



من با عقل ناقص خود می دیدم برخی خناسان سعی داشتند و دارند که مراجع و علمای مؤثر در جامعه را با سخنان خود و حالت حق به جانبی به سکوت و ملاحظه بکشاند. حق واضح است: جمهوری اسلامی و ارزش ها و ولایت فقیه میراث امام خمینی (رحمه الله علیه) هستند و می بایست مورد حمایت جدی قرار گیرند. من حضرت آیت الله العظمی خامنه ای را خیلی مظلوم و تنها می بینم. او نیازمند همراهی و کمک شماسست و شما حضرات با بیان تان و دیدارهای تان و حمایت های تان با ایشان می بایست جامعه را جهت دهید.



■ **تحمل مأموریت های طولانی شهید زمانی نیا حتماً برای شما سخت بوده است.**

بله! اما همیشه سعی می کرد این دوری ما را خیلی اذیت نکند. مناسبت ها را هیچ وقت از یاد نمی برد، مثلاً اگر مأموریت می رفت و می دانست در آن ۲ ماهی که نیست روز پدر یا روز مادر است هدیه را از قبل لای قرآن یا کتاب نهج البلاغه می گذاشت. مثلاً روز مادر تماس می گرفت تبریک می گفت و به من می گفت برو از وسط قرآن هدیهات را بردار و هیچ وقت نشد که این مناسبت ها از یادش برود. با این کارهایش دل مان را می برد.

■ **چطور از شهادت آقا وحید خیردار شدید؟**

شبی که این اتفاق افتاد من به خاطر وضعیت جسمانی و کسالتی که داشتم تا صبح خوابم نبود. حال جسمی خوبی نداشتم و تا اذان صبح بیدار بودم. اذان صبح را که دادند نماز را خواندم و به حاج آقا گفتم حالا که روز جمعه است استراحت کنم. خواب بودم که ساعت ۸ صبح تلفن خانه زنگ خورد. با خودم گفتم صبح جمعه ای چه کسی است که زنگ زده. یکی از دوستان آقا وحید تماس گرفته بود. بعد از سلام و احوالپرسی گفت که از وحید چه خبر؟ من هر چه تماس می گیرم تلفن شان خاموش است. با تعجب گفتم پسر! هر بار که آقا وحید آن طرف ها باشد معلوم است که تلفنش خاموش است. چیزی نگفت. بعد از صحبت های کوتاهی تلفن را قطع کرد اما دلشوره تمام وجودم را گرفت. می دانستم حتماً اتفاقی افتاده. به حاج آقا گفتم تلویزیون را روشن کند. می دانستم که صبح جمعه اخبار ساعت ۹ نیست، برای همین شبکه خبر را روشن کردیم. دیدم عکس حاج قاسم سلیمانی را نشان می دهد و نوشته بود که ایشان شهید شدند. زدم پشت دستم و رو کردم به حاج آقا و گفتم وحیدم، وحیدم رفت. دور خانه می چرخیدم و بی قرار بودم. همسرم دلداری می داد و بعد از چند دقیقه عروس و نوه هایم آمدند. ته دل مان امید داشتیم که شاید وحید همراه حاج قاسم نبوده و ممکن است او را جای دیگری فرستاده باشند، هنوز مطمئن نبودم و وحیدم شهید شده است. دوستانش از محل کارش آمدند از صبر و شهادت و اجر و پاداش صبر در مصیبت گفتند. آنجا بود که گفتم تا الان امید داشتم به اینکه شاید جوان من زنده باشد اما حالا با این حرف های شما امیدم ناامید شد. آنجا فهمیدم تازه داماد من، جوان من به همراه فرمانده اش به شهادت رسیده است.

■ **آیا بعد از شهادت آقا وحید دیداری هم با حضرت آقا داشتید؟**

بله! بهمن ماه بود که یک دیدار خصوصی با حضرت آقا داشتیم. تنها جایی که بعد از شهادت خنده به لب داشتیم در محضر آقا بود. یکی یکی خانواده ها معرفی شدند. موقع معرفی برگه ای دست حضرت آقا بود. اسم و مشخصات شهدا را می خواندند. نوبت به معرفی آقا وحید که رسید، حاج آقا شروع کردند به معرفی که ایشان ۴ سال مدافع حرم بودند. آقا بعد از شنیدن این حرف بلافاصله فرمودند: که اینطورا پس ایشان مدافع حرم بودند که حاج قاسم انتخاب شان کرده که در تیم شان باشد. آنجا بود که متوجه شدیم حاج قاسم خودشان محافظ های شان را انتخاب می کردند.

■ **در تمام مدتی که فرزند شما در سپاه بود یا سوریه می رفت، چیزی بود که شما را ناراحت کند؟**

حرف هایی که برخی درباره مدافعان حرم می زدند و خیال می کردند اینها برای پول به سوریه می روند. پسر من ۳-۴ بار به سوریه رفته بود، بار چهارمی که می خواست برود هنوز حق مأموریت ۳ تایی قبلی را نگرفته بود. هر بار که مأموریت می رفت یک ماه و نیم تا ۲ ماه طول می کشید. اگر برای پول بود باید می گفت اول حق مأموریت های قبلی را بدهید، نه اینکه سر از پا نشناسد و بارها اعزام شود و حرفی از پول نزند. به تمام کسانی که این صحبت ها را به مدافعان حرم نسبت می دهند عرض می کنم به این سوال من جواب بدهند، حاضرند چند میلیارد بگیرند تا راضی شوند که فرزندشان، جگر گوشه شان در مقابل دشمن بجنگد، در محاصره بیفتد و با لب تشنه روبه روی داعش و دشمنان بی رحم بایستد؟ آیا این چیزها با پول قابل جبران است؟ هرگز اینطور نیست، مدافعان حرم نیت های خدایی داشتند و برای همین بود که خدا انتخاب شان کرد.

■ **گویا بتازگی از سوریه برگشته اید و سفری هم به عراق داشته اید و از محل شهادت حاج قاسم و فرزندتان بازدید کرده اید؟**

بله! سخت بود. خیلی سخت بود. دیوارها همه ترکش خورده بود. ماشین مچاله بود. دیدن این صحنه ها برای من و پدرش خیلی سخت بود. فقط یاد حوادث کربلا می افتادم و روز عاشورا مقابل چشمانم بود. وقتی گفتند پرچم و چفیه را با دستم روی اتومبیل حاج قاسم بگذارم زانوهایم توان نداشست. اما راضی هستیم که فرزندمان به آرزویش که شهادت بود رسید.

■ **شهید زمانی نیا از دواج هم کرده بودند؟**

وقتی شهید شد ۲ ماه بود عقد کرده بود. آرزو دارم به خوابم بیاید و باز هم بتوانم ببینمش.



حرف هایی برخی درباره مدافعان حرم می زدند و خیال می کردند اینها برای پول به سوریه می روند. پسر من ۳-۴ بار به سوریه رفته بود، بار چهارمی که می خواست برود هنوز حق مأموریت ۳ تایی قبلی را نگرفته بود. هر بار که مأموریت می رفت یک ماه و نیم تا ۲ ماه طول می کشید. اگر برای پول بود باید می گفت اول حق مأموریت های قبلی را بدهید، نه اینکه سر از پا نشناسد و بارها اعزام شود و حرفی از پول نزند. به تمام کسانی که این صحبت ها را به مدافعان حرم نسبت می دهند عرض می کنم به این سوال من جواب بدهند، حاضرند چند میلیارد بگیرند تا راضی شوند که فرزندشان، جگر گوشه شان در مقابل دشمن بجنگد؟



وحید از پرکاری حاج قاسم می گفت. حاج قاسم انسان پرتلاش و پرمشغله ای بودند. مدام در رفت و آمد بودند و تمام جبهه مقاومت را سرکشی می کردند. با اینکه سن و سال شان هم بالا و جانباز هم بودند ولی برای کار کم نمی گذاشتند